

برخی از آثار قلم اعلی

بسم ربنا العلیّ الأعلی

قد ارسلت الیک من قبل کتاباً علی لسان عربیّ مبین و اذ انزل علیک هذا اللوح علی لسان عجمیّ بدیع تا جمیع نعمات قرب فردوس حجازی را از نواهای عزّ و رقاء عراقی بشنوی، تا همه روح شوی و به اعلی مراتب معارج معنوی پرواز نمائی بی آنکه قدم برداری و منتها مقامات عوالم معانی را سیر فرمائی بی آنکه از محلّ ظاهر خود حرکت نمائی، تا به ولّه الهی جذب روحانی را مشاهده کنی و جان در راه دوست بنهی و سر در بیابان عشق درباری. اینست معنی طایر ساکن و ساکن طایر و جاری منجمد و منجمد جاری و بعد معلوم بوده که سالکان صحرائی طلب و رجا و وصل و لقا را مراتبهای بسیار است و مقامات بی‌شمار. بعضی بعد از مجاهده نفسانی و تعب جسمانی از رتبه اسفل لا به حدیقه بلند آلاً مقرّ یابند و از ظلّ نفی فرار نموده به محلّ وسیع اثبات مسکن گزینند، و از مراتب فقر فنا به محافل غنای بقا ساکن شوند و این منتهی مراتب عالم سعی و اجتهاد است و بعضی دیگر خبری از لا نیافته از منتهی افق آلاً درگذرند و از شئون فنا رشحی نچشیده از ملکوت بقا عروج نمایند و از صهبای قدم مرزوق شوند و این فرقه را در طیّ مراتب سلوک و ارتقای مقامات وصول مشیی دیگر است و مقامی دیگر. و بعضی دیگر از ملکوت اسماء حرفی اخذ نکرده و از جبروت صفات که به ملک راجع است اطلاعاتی نیافته از غیب بقا طالع شوند و به غیب بقا راجع گردند. صد هزار بحر عظمت در قلب منیرشان مواج و از لبهایشان اثر تشنگی ظاهر و هزار هزار انهار قدس در دلشان جاری، ولکن در ظاهر اثری از آن مشهود نه. دفاتر حکمت بالغه ربّانی در الواح صدرشان مسطور، ولکن در عالم بروز حرفی مذکور نه. در مصر یقین ساکنند و در دیار تسلیم سایر. مست جمالند و محو جلال ذوالجلال. دل به دل راز گویند و سینه به سینه نکته سرآیند. اسرار هوّیه از جبین قدسیشان ظاهر و انوار احدیه از وجه بدیعیشان طالع. سر در قمیص خفا برده‌اند و آستین بر دو جهان افشاندند. این نفوس بی پر پرواز نمایند و بی رجل مشی کنند و بی دست اخذ نمایند. به لغت عما سخن گویند و به فنون غیب تکلم کنند. جمیع اهل ارض به حرفی از آن آگاه نیستند آلاً من شاء ربّک و لکلّ نصیب فی کتاب و کلّ بما قدر لهم لفائزون.

و دیگر معلوم بوده و هست که در این کور که علم بیان مرتفع شده و شمع تبیان مشتعل آمده ربّی جز طلعت اعلی موجود نه. اوست واحد در ذات و واحد در صفات و متفرد در جبروت اسماء و متوحد در ملکوت افعال. بحور توحید به مبارکی اسم مبارکش در موج آمده و احکام محکم قضا به امر مبرم او نافذ شده و امور قدر به اقتدار سلطنت او ثابت گشته که را قدرت آن است که در آن سماء طیران نماید و که را یارای آنکه به جز حضرتش محبوبی در دل نگارد. کلّ در ظلّش ساکنیم و از بحر فیضش سائل. نمله هرچه پرواز کند عرض و طول سماء را طیّ نتواند نمود و صعوه هر قدر صعود نماید به سدره بقا نتواند رسید، ولکن چون در مراتب عرفان جمیع ناس یکسان نیستند لهذا بعضی سخنان به میان میآید و بعدها اختلاف خواهد شد به عدد انفس عباد و فرق مختلفه به عدد کلّ شیء موجود شود و این حتم است و مردی نیست از برای آن و حال معلوم است که بعضی طاغی و بعضی متقی و برخی عاصی هستند. باید به مهر و وفا و شوق و رضا مردم را نصیحت نمود تا عاصیان پند گیرند و متّین بیفزایند و این نمی‌شود که عاصی یافت نشود. تا غافر از افق بدا ظاهر است عاصی در امکان هویدا. آن بی این ظاهر نشود و این بی آن موجود نگردد. مقصود آنکه آن جناب جمیع اصحاب را به رحمت و شفقت متذکّر دارند و از بعضی عیوب چشم پوشند که شاید اختلاف رفع شود و ائتلاف به میان آید و سبّ و لعن و بغض و نفاق به مثل امم سابقه به میان نیاید که شاید تربیت شوند و به آن روح مقصود و جوهر وجود و لطیفه کبری در قیامت اُخری شیئی از این مکاره وارد نیاید چنانچه بر نقطه بیان وارد شد.

و دیگر آنکه آنچه در بیان فارسی مسطور گشت من عند الله همان کافیت و آنچه حکم آن نرسیده احدی به آن مکلف نیست. نظر به اول ظهور داشته که چه قدر عاملین بوده که ذره‌ای از اعمال را وانگذاشته و به جمیع عامل بوده و هیچ ثمری بر آن مرتّب نگشته. اول دین محبت به خدا و اولیای او است و آخر دین اظهار حبّ به عباد او، ولکن قسم به خدا که اگر کسی عامل نشود احکام الهی را از احباب او محسوب نمی‌شود. از شرایط حبّ اقبال به اوامر اوست و اعراض از مناهی. چون این ایام زمان خفاست و شمس ازلی در افق جان مستور باید همه را به حبّ جمع نمود و حفظ کرد. زمان اتمام احکام و اکمال اعمال خواهد آمد.

المنزول من الهاء بعد الباء

بسمی المشفق الکریم

یا جواد یذکرک مالک الایجاد فی المعاد بما یقرّبک الی اللّٰه ربّ العالمین لا تنظر الی الخلق و ما عندهم ان انظر ما امرت به فی کتاب اللّٰه مولی الأنام طوبی لعبد ما منعتہ شئون البشر عن مالک القدر قام و قال اللّٰه ربّنا و ربّ من فی السموات و الأرضین قم علی خدمة الأمر ثم انصر ربّک بأعمال المخلصین كذلك نطق المظلوم اذ کان بین یدی القوم فضلاً من عنده و هو الفضال الکریم انک اذا شربت ریحیق البیان من کوثر معانی ربّک الرحمن. قل لک الحمد یا مقصود الامکان بما اسمعتنی ندائک و اریتنی افکک و هدیتنی الی صراطک المستقیم. اسئلک ان تجعلنی مستقیماً علی هذا الأمر العزیز العظیم البهاء المشرق من افق سماء الجبروت علیک و علی الذین ما منعتهم سبحات الجلال عن اللّٰه العزیز الحمید.

جناب ذبیح فی [الکاف]

هو المقدّس الأمتع الأبھی

هذا لوح القدس یذکر فیہ ما یشتعل به فی قلوب العباد ناراً لعلّ یحرق بها کلّ الحجبات و الاشارات و یجعل انفسهم خالصاً للّٰه المقتدر العزیز الجمیل تاللّٰه الحقّ من یقرء آیات اللّٰه علی شأن الذی یجرى من لسانه لینقطع عن کلّ من فی السموات و الأرض و یتقرّب الی مقرّ القدس هذا المنظر المشرق المنیر ولو یطعنّ العباد بحبّ الذی یجرى منه حیثنذ تلك الكلمات لیفدین انفسهم لهذا المظلوم الذی ابتلی بین یا جوج التفاق و لن یجد لنفسه ناصرأ الا اللّٰه الملك العزیز الکریم و انک انت یا ذبیح ان استمع لما یوحی عن جهة الکبریاء مقرّ الذی استوی علیه عرش ربّک العلیّ الاعلیٰ بانّی انا حیّ فی الأفق الأبھی اسمع و اری ما فعلوا المشرکون به جمالی الأخری بعد ظهوری الأولى و انا الشاهد علی کلّ شیء و انا المقتدر المهیمن العزیز القدير. ان یا ذبیح لا توقّف فی امراللّٰه ثم اشهد بما شهد اللّٰه قبل خلق الأرض و السماء. ثم انقطع عن مظاهر الأسماء، ثم انظر الی الذی خلقهم بأمر من عنده و لا تکن من الممترین. طهر نفسک عن کلّ الاشارات. ثم بصرك عن رمد الكلمات. ثم انظر بطرفی الی جمالی. ثم انطق بکلماتی فی ثنائی. ثم عرف بعینی هذا الجمال الطاهر المشرق المقدّس البدیع ان یا عبد قم باقتدارى. ثم کسر سلاسل التقلید باسمی

القدير. ثم اغلال الوهم بسطاني المقتدر العزيز المحيط فوالذي نطق الفجر بنثائي لو تريد ان تعرفني بغيري لن تعرف ابدأ و بذلك امرت في الواح الله النقّس العزيز المنيع. ان يا ذبيح انا تحيرنا من هؤلاء العباد تالله الحق نزلنا عليهم آياتاً لو نقرئها على الجبال لتندك و على السماء لتنفطر و على الأرض لتتشقّ و مع ذلك ما يحركوا هؤلاء في انفسهم و ما صعدا الى الله في اقلّ من الحين قست قلوبهم بما اتبعوا انفسهم و هويهم و عرضوا عن الذي بأمره خلقت السموات و الأرضين فوعمر ك يأمرهم من احد ليعبدوا العجل يعبدوه في مذ الليالي و الأيام و يتخذوه لأنفسهم رباً من دون الله و ما يتفحصون ليعرفوه و يسجدوه من غير شعور و كذلك كان الأمر ان انت من العارفين و ان يأتيهم الله بسطانه و يشهدنّ ملائكة السموات في حوله و يظهر لهم كل الآيات لن يؤمنوا به ابدأ و يعبدون الوهم في انفسهم من دون بيّنة و لا كتاب مبين فانظر حين الذي جاء على بسطنة الله و آياته ثم برهانه عرضوا عنه اكثر العباد بما اتبعوا الأوهام في انفسهم و كانوا من الغافلين و كلّ استدلّوا بما عندهم من كلمات الله و كلمات الذين خلقوا بحرف منه ثم عرضوا عن الذي خلق منزل الآيات بأمره المحكم المتعالي العزيز المنيع و أنهم لو ينظروا الله بالله و ارادوا عرفانه بنفسه ما احتجوا عن الله و لقائه و ما ضلّوا السبيل كذلك فاشهد في كلّ ظهور من اول الذي لا اول له الى آخر الذي لا آخر له لتكون من العارفين مع انّ ظهور قبلي قد خرق بقوة الله كلّ الأوهام و وصيهم في كلّ سطر بأن لا يعترضوا على الذي يظهر بالحقّ و يشتاق ظهوره كلّ من في الملاء الأعلى و ما خلق بين السموات و الأرضين فلما ظهر بالحقّ عرضوا عنه و احتجوا بحجبات انفسهم و كانوا من المعرضين و اذا قيل لهم بأى حجة أمنتهم بعلى من قبل يقولون الآيات و اذا يتلى عليهم آيات ربك العزيز العليم يسودّ وجوههم و ينهزمون عنه و يجعلون اصابع الاعراض في آذانهم لئلا يسمعا كلمات الله كذلك غشّتهم حجبات الغفلة و كانوا من الخاسرين و أنك لو تتوجّه بسمع الفطرة الى ما يخرج من افواههم لتسمع منهم ما سمعت من ملة الفرقان حين الذي اتى الله على بساط القدس و قضى الأمر من لدن مقتدر قدير و أنك لو تسمع مني دعهم و ذكرهم و ما عندهم عن ورائك ثم اقبل بوجهك الى جمال ربك و لا تخف من احد و لا تكن من الصابرين. ثم خذ كأس البقاء بيدك اليمنى ثم اشربها باسمى الأبهى فتوكّل على الله و أنه ينطقك بالحقّ و يعرفك ما لا عرفه احد من العالمين و أنا لو نذكر لك ما ورد علينا لا يتمّ بالقلم و المداد و لا يكفيه الألواح و كان الله على ذلك شهيد و عليم ولكن نسئل الله بأن يحضرك تلقاء العرش لتشهد و تطلع بأسرار التي سترناها عن العباد و ما اذكرنا حرفاً منها بين الخلائق اجمعين قم على نصره الله و امره تالله ان الذي اتخذه الناس من دون الله محبوباً لأنفسهم فيا ليت كان كأحد مثلهم ولكنّ

النَّاس كانوا من عبدة الأوهام و الأصنام و كذلك نذكر اسمائهم عند ربك في تلك الأيام التي بقينا بين الأنام من غير ناصر و معين و لقد ارسلنا اليك من قبل لوحاً ثم من قبله لوحاً ثم من قبله لوحاً و نسئل الله بأن يرزقك بها و يظهر لك ما كنز فيها و أنه لهو الغفور الرحيم و قد حضر في هذا السجّن بين يدينا كتابك و قرأناه و وجدنا منه نفحات حبك في الله ربك و ربّ آبائك الأولين و عرفنا شوقك في الله و اشتياقك بلفائه و ما اردت الورود على مقرّ ربك المتعالی العزيز المنيع أنا ما خالفنا في الوعد و نوفي ما وعدناه كذاك كتبنا على نفسنا الحقّ قبل خلق السموات و الأرضين و اردنا ان نحضرك تلقاء الوجه ولكن المشركين حالوا بيننا و بينك و اخرجونا عن الذيار الى ان جعلونا مسجوناً في هذه الأرض البعيد و أنك لو تريد ان تسافر الى الله و تهاجر اليه اذاً اشرفت شمس الاذن عن افق الأمر لتفعل ما تريد و اذناك لتحضر بين يدينا و تشهد ما لا شهده احد من العباد و تطلّع بما هو المستور عن انظر العالمين.

ای ذبیح قلم الله اراده نموده که بلسان بدیع پارسی با تو تکلم فرماید، چه که حبش با تو بوده و انشاء الله خواهد بود. پس بشنو نعمات قدس الهی را که بحر فی از آن افئدة منقطعین مجذوب شده و خواهد شد. لم یزل فراموش نشده و انشاء الله نخواهی شد. سه لوح منیع به اخوی داده شد که ارسال دارد. شاید لأجل مصلحتی که در سرّ او مستور است تأخیر نموده، ولكن کلّ ابداع را لوحی مشاهده کن و بر صدر آن بخطّ ابهی از قلم قدس اعلی باین کلمات احلی مکتوب که ای عباد ظهور حقّ لم یزل بدونش مشتبه نشده و لایزال باعمال و افعال و صفات مقدّس از کلّ ممکنات بوده و خواهد بود، چه که او بنفسش معروف بوده و ماسوايش باو معروف. ایاکم یا قوم بدونش توجّه نمائید چه که دونش مخلوقند بامر او و منجعلنه باراده او. ای عباد ببصر اطهر بمنظر اکبر ناظر شوید. لم یزل بنفس خود مکلف بوده اید و آیه عرفان جمال رحمان در شما موجود و أنه لا یأمر العباد بما لم یکن عندهم و لا یتطیعنّ علیه. اگر این رتبه در انسان موجود پس خود بنفس خود مکلف است در عرفان الهی و محتاج باحدی نه و اگر این آیه مفقود لا بأس علیه و لن یجری علیه قلم الأمر و النّهی. باری بشنو ندای این طیر مغنی در کلّ شیء را و بهیچ حجابی محجوب مشو و بهیچ سبحاتی ممنوع نه. ببصر خود در امر الله مشاهده کن و در ظهور این عبد بین عباد و ستر خویش و اعلاء امر تفکر کن که شاید بلطفیه امری که نفسی از او مطّلع نیست مطّلع شوی و به کوثر بقا و تسنیم ارقّ اصفی فائز گردی. فوالذی انطقنی بین السموات و الأرض که اگر از قضایای وارده و رزایای نازلّه این ارض ذکر نمایم البتّه محزون شوی و سر به صحرا گذاری و لذا

حفظاً نفسک اظهار نشده که شاید بالموافقه ذکر شود و لیس هذا علی الله بعزیز، و آن جناب مطلعند که در اقل از آن این عبد به حفظ جان خود نپرداخت. لیلأ و نهارأ در دست مشرکین مبتلا بوده تا آنکه امرالله مرتفع شد و اسم قدیر بر عرش خود مستوی گشت. نفسی را که واللہ الذی لا اله الا هو مثل آنکه اهل هند طیور خود را که بطوطی مینامند تعلیم میدهند همان قسم تعلیم نمودم و حفظش فرمودم و چون مشاهده نمود که این عبد در کمال ظهور بین عباد بوده و ضری به او راجع نشده و در این ارض هم احدی متعرض نه از خلف ستر بیرون آمده بر قتل قیام نمود و چون خود را خاسر یافت به افترا قلم برداشت و نوشت آنچه نوشت. اگر آن جناب به بصر حدید در آن نسبتهایی که به این عبد داده ملاحظه نمایند کذبش را مثل آفتاب مشاهده کنند و ادراک نمایند که مقصودی از این وساوس نداشته جز آنکه ناس را از منبع امر منع نماید. حال معلوم است که بر این غلام مسجون چه گذشته. نفسی که قادر بر او بوده و جمیع شهادت میدهند که آنچه اراده میشد قادر بودم، معذک با علم به او و بما فی صدره به ایادی قدرت حفظش فرمودم. حال بیرون آمده و مقتریاتی به این عبد نسبت داده که قلم حیا میکند از ذکرش، و ای کاش که از اصل امر مطلع میشدید. اگر حال بصری یافت شود و در کلماتش نظر کند بما هو علیه واقف شود. الواح بدیعی از سماء قدم نازل در جواب اعتراضاتی که بحق وارد آورده اند. انشاءالله به نظر آن جناب میرسد. درست تأمل فرمائید و تفکر کنید. انشاءالله بالالی مودوعه در آن فائز میشوید. بشنو در این آخر قول ندایم را. جمیع این خلق را مفقود شمُر و معدوم دان مگر نفوسی که الیوم بر امرالله ثابت و راسخند. اینست کلمه حق و ما بعد الحق الا الضلال. انشاءالله امیدواریم که از سحاب رحمت الهی ممنوع نشوید و از غمام مکرمتش محروم نگردید.

ای ذبیح در بدایع حکمت ملاحظه نما که در کلّ اشیاء از آنچه خلق شده ما بین ارض و سماء آیات حکمتیه و ظهورات صنعیه ظاهر و مشهود است. اشارات وهمیه لم یزل ناس را از ساذج عز احدیه و فطرت اصلیه الهیه محروم نموده، و از تغییرات و تبدیلات ملکیه مضطرب مشو، چه که در کلّ شیء این تبدیل بوده و خواهد بود، و لکن آنچه ظاهر شود و هویدا گردد البتّه در او حکمتی مستور است که جز افتدّه صافیه آن لطیفه دقیقه را درک ننماید. مثلاً در شمس ظاهره ملاحظه فرما که جمیع من علی الارض را تربیت مینماید و اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه در این مقام از او مشهود، و لکن سراج را ضرّ تمام حاصل و کذلک قمر و نجوم را که کلّ در نفس خود از نور او بلاضیاء خواهند ماند چنانچه ابدأ در یوم فضلی از این اسماء ظاهر نه. حال باسی بر شمس نبوده. ظهور او سبب

اطفای ضیاء دون او شده. حال ملاحظه نمائید که قمر و نجوم و سراج را که منیرند و از اعظم مخلوقات محسوب از ظهور شمس و تربیت آن در این مقام محروم و اشیاء ضعیفه به تربیت شمس در کمال علو و ظهور. اذاً تفکر فی نفسک لتکون من الفائزین لعلّ تصل الی مراد الله و لا تحتجب عن اشارات المعرضین و همچنین در شمس سماء معانی مشاهده کن و در اسرار خفیه الهیه و رموزات مستوره ربانیه تفکر نما که شاید از فیوضات این بحر اعظم که جمیع ابحر اولیه و آخریه از او ظاهر و به او راجعند محروم نمایی. لسان الله میفرماید که به اصل امر ناظر شو در این ظهور و به آنچه از قدرت محضه ظاهر شده چه از آیات محکمه و چه از ظهورات آفاقیه و انفسیه تا در امرش مستقیم مانی و کلمه حق را چون کلمات دوش قیاس مفرما چه که از ماسوایش ممتاز بوده و خواهد بود و هر نفسی بعد از استماع مطمئن میشود بأنّ هذا لهو الحق. ملاحظه در ظهور اولم فرما که ناس را جز اشارات کلماتی که در مابینشان مذکور بوده از یمن رحمان محروم نساخته و چون آذان غیر مطهره به کلمات قبلیه مانوس نبوده لذا از استماع و ادراک نعمات رحمانیه و کلمات عز صمدانیه در یوم قیامه محروم گشته. این است که در کل کتب و صحف و زیر و الواح به لسان قدرت و غلبه نازل فرمودم که در حین ظهور احدی جز به نفس ظهور تمسک نجوید، چه که سالک سیل هدی به وطن اصلی خود که مقام مسجد اقصای نفس انسانیت فائز نخواهد شد، مگر آنکه قلب و بصر و سمع را از کل آنچه شنیده مقدس نماید و این امر بر کل ملل در احیان ظهور صعب و مستصعب بوده، چه که هر ملتی به اشارات کلمات قبلیه به حجات غلیظه محتجب شده و این بسی واضح است، احتیاج به تفصیل نبوده و نخواهد بود، و در ظهور سنه ستین آن جناب به چشم خود ملاحظه نموده و به گوش خود شنیده، و لکن ملت بیان را لایق و سزاوار نه که از جمال قدم که در قطب زوال به سلطان عظمت و اجلال واقف و مشرق و مزی است محتجب مانند، چه که جمیع حجات قبل را ظهور قبلم مرتفع فرمود و به اصرح بیان و ابداع تبیان جمیع را وصیت فرموده و در کل الواح عرفان نفس قدم را معلق نفرموده. فواحسراً علی هؤلاء الذین علّقوا عرفان الله و نفسه بما خلق بقوله المبرم المحکم الحکیم. باری لازال شأن ناس این بوده که در ایام الله که شمس مشرق و مزی و طالع و ظاهر و هویداست اعتنائی نداشته و بحجات نفس و هوی محتجب بوده‌اند و بعد از غیبت گروهی مجدداً به وهم صرف اظهار ایمان نموده و لکن غافل از آنکه اریاح امتحان در کل احیان در هبوبست و قواصف افتتان در کل آن از شطر رحمان مرسول. ذره را از ذره و شعر را از شعر تفصیل میفرماید. ان یا قلم القدم غیر اللحن ثمّ عنّ علی لحن عربی مبین لعلّ یجذب افئدة الممکنات الی ساحة قدسک و یقرّبهم الی وجهک المقدّس الطاهر الأطهر المنیر

و ينقطعهم عن الذين اعتكفوا على اصنام النفس و الهوى و اعرضوا عن الذى يشهد له كل الكائنات بأنه لهو الله المقتدر العلى العظيم. قل يا قوم ان ادخلوا هذا الرضراض البيضاء الذى ظهر على لون كتيب الحمراء فى شاطيء قلزم الكبرياء تالله الحق لو تشهدنه ببصرى لتشهدن فيه كل الألوان بعد الذى جعله الله مقدساً عن كل لون و عن كل ما خلق بين السموات و الأرضين قل أنكفرون بنفسى ثم تقرؤون عما خرج من قلمى فواحسرتا عليكم يا ملا الغافلين.

ان يا ذبيح تفكر الذى جعلنا ظاهره عبرة لعبادنا المتبصرين بحيث لو يشهد احداً مشيه ليقن بأنه لم يزل كان كافراً بالله ثم مشركاً بنفسه و معرضاً عن لقائه و متوهماً فى امره و متمسكاً بدونه و متشبثاً بذيل كل مشرك عنيد و أنه بعد الذى ظهر الله بسلطانه و ختم النبوة بحمد رسول الله اذا يستدل بالامامة ثم بما قاله حسين ابن روح بعد الذى هو احتجب الناس من كلمات التى يروى عنه بأن القائم كان فى جابلقا و امثاله كما سمعت بأذنك و كنت من السامعين و أنك لو تنظر اليوم لتعرف بأن ملا الفرقان ما احتجبوا عن الله و مظهر نفسه الا بما رواه هذا الرجل و كان الله على ما اقول شهيد و عليم و أنك ان رأيت قل ان يا ايها الكافر بالله و المعرض عن حضرته و المشرك بجماله و المنكر بآياته التى احاطت العالمين لو اردنا اليوم بأن نجعل كل الأشياء ولياً لنقدر بكلمة التى يخرج من قلمى الذى يحركه اصابع قدرتى المتعالى العلى الحكيم مت بغيضك يا ايها المعرض عن الله فى ازل الأزال لأنك لو كنت موقناً بالله فى عهد ما كفرت بنفسه فى تلك الأيام التى ظهر فيها بسلطان الذى احاط كل الخلايق اجمعين.

قل يا ايها المردود و مظهر النمرود بأى حجة أمنت على من قبل ثم من قبله بمحمد رسول الله ثم من قبله بابنى الذى سمى بالروح ثم من قبله بالكليم الذى ناديناه من شجرة التى توجهت اليها لحاظ الله مرة و نطقت فى كل الأحيان بأنى انا الله لا اله الا انا المقتدر العزيز الكريم. قل ان يا كفة التراب لم اعرضت عن رب الأرباب بعد الذى شقت سحاب الأمر و اتى على سماء القدس و قضى الأمر من لدى الله الواحد المقتدر العزيز الحكيم. قل تالله اذا يلعنك كل الذرات ثم على فى الرفيق الأعلى ولكن أنك احتجبت فى نفسك و اشتغلت بما سميت باسم الذى به تفتخر بين امثالك و كنت من المحتجبين.

اياك ان يا ذبيح لا تحتجب بحجبات نفسه تالله الحق اليوم يفر ابليس من تلبسه و الدجال من اضلاله و أنك فاحفظ نفسك عن نفحاته تالله أنها تهب من اصل الجحيم و جعله الله عبرة للذيينهم

كانوا على الأرض بحيث لن يقدر ان يمشى على ربوة ذات قرار فكيف على صراط الله الذى كان ادق من الشهر و احد من سيف قاطع حديد و أنك انت فاعرف مراد الله فى الذى نطقت لسان الصّدق عليه لتكون من العارفين فو عمرک يا ذبيح لم يكن فى قلبى بغض احد من الممكنات لأنّ الله طهره عن كل دلالة و عن كل ما يقع عليه اسم شىء و كان الله على ما اقول شهيد ولكن لما عرفوا هؤلاء نعمة الله بأبصارهم و قلوبهم. ثم انكروها اوحى عن شطر الأيمن مقرّ عرش ربك الرحمن ما يتنبّه به عباده ليكوننّ من المتنبّهين و لثلا يقربهم المقربون و تأخذهم نفحات العذاب منه و من الذينهم كفروا و اشركوا بالله بعد الذى ينزل عن سماء الأمر و فى حوله من الملائكة قبيل و أنك انت فكّر فيما جرى من قلم الله. ثم تفكّر فى كلماته لعلّ تصل ما كنز فيها من لآلى آتى لا مثل لها فى الابداع و تستغنى بها عن العالمين كذلك اطلعناك و اخبرناك مرّة اخرى فضلاً من لدن ربك العلى الأعلى على نفسك و على الذينهم معك لتكون مطلعاً به و بما خرج من قلمه ثم من فمه و تكون على بصيرة منير و تقول فى كل حين ان الحمد لله الذى هدانا بنفسه المتعالى العليم المحيط.